

بررسی استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌های فارسی

محمد رضایی* - نرجس مقیمی**

چکیده

نظریه استعاره مفهومی از مباحث مورد مطالعه در حوزه زبان شناسی شناختی است که به بررسی نحوه ادراک و شناخت در ذهن انسان می‌پردازد. مطابق این نظریه، استعاره‌ها؛ نه یک کارکرد زبانی در خدمت ادبیت متن که ابزاری اساسی برای درک امور انتزاعی و غیرملموس در ذهن بشر هستند و حوزه کار و نفوذ آنها نه در سطح واژگان که در عمق معنا و مفاهیم می‌باشد.

حوزه‌های تعریف شده در نظریه استعاره مفهومی و مصادیق آن از جهات بسیاری با زمینه‌های مفهومی و کاربردی ضرب‌المثل‌ها مشابهاتی دارد؛ به نحوی که می‌توان ضرب‌المثل‌ها را نیز نمونه‌ای از استعاره‌های مفهومی دانست که با استفاده از حوزه‌های مبدأ گوناگون به انتقال معانی و مفاهیم متناسب با آنها می‌پردازند.

از آنجا که ضرب‌المثل‌ها، عمومی‌ترین و پرکاربردترین بخش ادبیات به شمار می‌آیند، بررسی آنها با توجه به نظریه استعاره مفهومی، موجبات درک و دریافت مبانی فکری و فرهنگی ملت‌ها را فراهم می‌نماید.

پژوهش حاضر بر آن است تا با مروری گذرا بر مطالعات و نگرش‌های تاریخی و مدرن پیرامون استعاره‌ها و سنجیدن دو دیدگاه متفاوت درباره آنها، ضرب‌المثل‌های فارسی را با توجه به نظریه استعاره مفهومی بررسی نماید و حوزه‌های مبدأ پرکاربرد در دایره امثال فارسی را بیابد و از این راه بتواند خطوط اصلی فکر و شناخت در بین ایرانیان را نشان دهد.

کلیدواژه: استعاره مفهومی، ضرب‌المثل، حوزه مبدأ پر کاربرد



* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان، عهده‌دار مکاتبات mohamad_rezaie@semnan.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

تاریخ وصول: ۹۴/۶/۲ - پذیرش نهایی: ۹۴/۹/۲

درآمد

استعاره، جریانی سیال و پویاست که سراسر زندگی و جهان زیستی و شناختی بشر را از بدو تولد تا مرگ در بر گرفته است و حتی امکان شناخت جهان پس از مرگ نیز به یاری آن میسر می‌شود. این ابزار نه تنها در ادبیات و زبان روزمره که در تمام بخش‌های عملی و ذهنی بشر مورد استفاده قرار می‌گیرد و از طریق آن تجربه و ذهنیات انسان‌ها به یکدیگر منتقل می‌شود.

چنین دیدگاهی درباره استعاره متعلق به بخشی از نظریات دانش «زبان‌شناسی شناختی» (Cognitive linguistics) است که با عنوان استعاره مفهومی بررسی می‌شود.

کلمه استعاره (Metaphor) برآمده از واژه یونانی *metaphora* است، این لغت نیز مشتق از *meta* به معنی «فرا» و *pherein* به معنی «بردن» است. مقصود از این واژه فرایندهای زبانی خاصی است که در آن جنبه‌هایی از ویژگی‌ها و متعلقات یک شی به شی دیگر نسبت داده می‌شود به نحوی که چون از شی دوم سخن می‌رود گویی با شی نخست برابر است (هاوکس، ۱۳۷۷: ۱۱)

ارسطو استعاره را از اقسام مجاز می‌شمارد و در تعریف کلی خود مجاز را «استعمال نام چیزی برای چیزی دیگر» می‌داند و معتقد است این استعمال و انتقال با چهار روش کلی صورت می‌گیرد: ۱- از جنس به نوع ۲- از نوع به جنس ۳- از نوع به نوع ۴- بر اساس تمثیل (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۵۲). در کتاب *نظریه ادبیات*، استعاره با تصویر هم‌سطح دانسته شده است که زمینه‌هایی برای ایجاد تطابق‌های جزئی بین دنیا‌های گوناگون می‌باشند. از نظر نویسندگان این کتاب، استعاره و تصویر در کنار سمبل و اسطوره، شعر را به نظامی برساخته از الگوی یکتا و غیرقابل تکراری از واژه‌ها می‌رسانند که هر واژه در آن هم علامت است و هم شی؛ از سوی دیگر هر کدام از این موارد به شیوه‌ای استفاده می‌شوند که هیچ نظام خارج از شعری نمی‌تواند صورت آن را پیش‌بینی نماید. (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۲۰۷-۲۰۸). در *دانشنامه نظریه‌های ادبی* استعاره را چنین تعریف نموده‌اند: استعاره انتخاب یا گزینش یک نشانه از میان گروهی از نشانه‌های بدیل است، نشانه‌ای که از جهاتی با سایر نشانه‌ها تفاوت

دارد. به این ترتیب استعاره نشان‌گر روابط مبتنی بر شباهت درونی نشانه‌هاست (مکاریک، ۱۳۸۸ : ۳۲). از نظرگاه زبانشناسی استعاره کاربرد یک نشانه زبانی به جای نشانه زبانی دیگر بر پایه تشابهی است که بین این دو مفهوم برقرار است. (سیف الهی، ۱۳۸۲، ۱۵۶).

در تمام نگرش‌های فوق که بیان‌گر کلیت دیدگاه‌ها از دوره ارسطو تا زمانی نزدیک به عصر ما است، استعاره فرایندی مجازی دانسته می‌شود که در حیطه زبان حقیقی رخ می‌دهد و در آن واژه‌ای در معنای غیرمعمول خود به کار می‌رود تا با ایجاد برجستگی و تولید زیبایی در سطح واژگان، مفهوم مورد نظر شاعر را بیان نماید.

اساس رابطه بین این دو واژه حقیقی و مجازی شباهت است و حوزه آن محدود به واژگان یک زبان اعم از اسم، صفت، فعل و... می‌شود؛ اما در چند دهه اخیر و به دنبال یافته‌های دانش «زبان‌شناسی شناختی» تعریف دیگری نیز از استعاره ارائه گردید که بر مبنای آن، محدوده استعاره از سطح زبان به عمق معنا و مفاهیم ذهن بشر رسید. این یافته‌ها در پی اثبات ماهیت جدیدی از استعاره به وجود آمد که بر طبق آن‌ها استعاره، نه به شکل ابزاری بلاغی برای ادبیت بخشیدن به زبان، بلکه به صورت یک مدل و قالب فرهنگی در ذهن و تجربه انسان فعالیت می‌کند و تفکر، گفتار و عملکرد فرد بر پایه آن شکل می‌گیرد.

پیش از بحث درباره استعاره‌های مفهومی (Conceptual metaphor) و ویژگی‌های آن، در یک مقدمه کوتاه، دانش زبان‌شناسی شناختی معرفی و فرآیند کشف استعاره‌های مفهومی در آن بررسی می‌شود.

زبان‌شناسی شناختی و استعاره

زبان‌شناسی شناختی یکی از سمکاتب نوین زبان‌شناسی است که با مطالعه ویژگی‌های زبان به بررسی ارتباط بین ذهن، زبان و تجربیات فیزیکی و اجتماعی بشر می‌پردازد. بر مبنای دیدگاه‌های این زبان‌شناسان، زبان بازتاب‌دهنده الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان است؛ بنابراین ماهیت و شکل افکار و اندیشه‌های هر شخص با دقت و بررسی در زبان او به دست خواهد آمد. این شاخه از زبان‌شناسی در

پی نظریات چامسکی^۱ و در رد آرای طرفداران مکتب او به وجود آمده است. چامسکی در نظریه‌های خود پیرامون دستور زبان جایگاهی ویژه برای معنا قائل نبود و فقط نحو و ساختار زبان را مورد نظر داشت؛ اما دو تن از شاگردان او جرج لیکاف^۲ و رونالد لانگاکر^۳ در بررسی‌های خود پیرامون ارتباط زبان با ذهن به این نتیجه رسیدند که مطالعات زبانی باید بر پایه معنا بنا شود. به عقیده آنان، زبان یک قوای ذهنی غیر حوزه‌ای و وابسته به دیگر قوای ذهنی است؛ در حالی که در مکتب زبان‌شناسی زایشی عکس این فرض پذیرفته شده است (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۲). در زبان‌شناسی شناختی بحث بر سر این است که در صورت عدم توجه به روابط معنایی در زبان، نمی‌توان برخی موارد مثل استعاره‌ها و راه‌های درک آن‌ها را توجیه نمود؛ به این ترتیب لیکاف زبان‌شناس و برخی دیگر پس از کشف استعاره‌های مفهومی و فرایند ساخت و دلالت‌های معنایی آن‌ها، توانستند به کشف‌های تازه‌ای در سیستم عصبی انسان و روند درک او از جهان پیرامون و مسائل ذهنی بشر برسند.

بحث پیرامون این استعاره‌ها و بررسی آن‌ها از پایه‌های بنیادی مکتب زبان‌شناسی شناختی است. این گروه از زبان‌شناسان به‌طور کلی معتقدند که استعاره‌ها بر روابط معنایی بین واژه‌ها استوار می‌شوند و به یاری آن‌ها می‌توان کیفیت فهم انسان از جهان و امور انتزاعی را درک نمود. انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* از لیکاف و جانسون^۴ در سال ۱۹۸۰م. سبب شد که تحقیقات متعددی در این زمینه صورت بگیرد و حوزه‌های مختلف زندگی و دانش بشری با توجه به نظریه استعاره‌های مفهومی مورد بررسی قرار بگیرد. در ایران نیز این مقوله مورد توجه پژوهشگران بخش‌های مختلف علوم انسانی و... قرار گرفت و مقالات، پایان‌نامه‌ها و تحقیقاتی دربارهٔ چیستی، نحوه ساخت و شکل کاربرد استعاره‌های مفهومی و نیز انطباق آن با مقوله‌های مختلف جهان زیستی انسان انجام شده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: کتاب *استعاره و مجاز با رویکردی شناختی* از فرزانه

۱-Noam Chamsky

۲-George Lakoff

۳-Ronald Langacker

۴-Mark Johnson

سجودی و همکاران؛ ترجمه مقاله معروف لیکاف با عنوان «نظریه معاصر استعاره» از ارسلان گلفام و فاطمه یوسفی راد؛ و پایان نامه‌هایی چون: «استعاره در زبان فارسی»، «استعاره در زبان فارسی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی»، «بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی»، ترجمه فصل‌هایی از کتاب *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم* (فصل‌های اول تا سوم و قسمت‌هایی از فصل چهارم) اثر لیکاف و جانسون به ترجمه حسن شعاعی و...؛ اما درباره موضوع مورد بحث این مقاله، بررسی استعاره مفهومی در ضرب‌المثل‌های فارسی، هنوز اثری نوشته نشده است و پژوهش حاضر نخستین اقدام در این زمینه محسوب می‌شود.

استعاره مفهومی

استعاره‌های مفهومی به صورتی گسترده در زبان و تفکر بشر پراکنده شده‌اند، نمی‌توان تجربه عینی و مشترکی را تصور کرد مگر آن که به گونه‌ای استعاری مفهوم-سازی شده باشد. در صحبت‌های روزمره و رفتارهای عادی هرروزه، استعاره‌هایی به کار می‌رود که برساخته از استعاره‌های اولیه و دانش مشترک انسانی ماست. منظور از دانش مشترک، مدل‌های فرهنگی، نظریه‌های فولکلور و دانش‌ها و اعتقادات ذاتی ما هستند که در یک فرهنگ مورد قبول اکثریت قرار گرفته است (لیکاف، ۱). بر طبق این تعریف، برخی از تجربه‌های انسان، اساس و الگوی درک و بیان دیگر تجربیات او قرار می‌گیرد و مفاهیم، با برقراری ارتباط بین دو قلمرو معنایی، سازماندهی و در حافظه بشر ذخیره می‌شوند و در هنگام کنش‌های گفتاری یا رفتاری مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ به این ترتیب استعاره‌ها بر حسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرند و نقشی بسزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کنند. بیش‌ترین بخش طبقه‌بندی‌ها و استنباط‌های انسان بر اساس استعاره‌ها صورت می‌گیرند و بسیاری از مفاهیم، به ویژه مفاهیم انتزاعی از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر نظم می‌یابد. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۲).

این استعاره‌ها حاصل انطباق بین دو قلمرو هستند. حوزه‌ای که مفهوم عینی‌تر دارد حوزه مبدأ^۵ و قلمروی که ذهنی‌تر یا غیر ملموس‌تر است قلمرو مقصد^۶ نام دارد؛ به عبارت بهتر، حوزه مقصد آن چیز است که باید فهمیده شود و حوزه مبدأ قلمروی است که به روند درک یاری می‌رساند. ارتباط بین این دو حوزه به یاری بیان استعاری صورت می‌گیرد که نگاشت^۷ نامیده می‌شود، هر نگاشت مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی است نه یک گزاره صرف (لیکاف و جانسون، ۵) به این معنا که استعاره بر پایه کلمات یا عبارات ساخته نمی‌شود؛ بلکه بر روابط مفهومی میان دو حوزه مبدأ و مقصد استوار است؛ برای نمونه در عبارت «همیشه همراهت خواهم بود» حوزه مبدأ، جاده و مسیر است و عشق و دوستی قلمرو مقصد می‌باشد؛ یا در عبارت «از شادی در پوست خود نمی‌گنجم» بیان استعاری «زیاد بالا است» مورد نظر می‌باشد؛ حوزه مبدأ پر بودن و لبریز شدن چیزی از یک ظرف و حوزه مقصد بیان شادی و میزان آن است؛ به این ترتیب در این مثال‌ها، استعاره نه بر مبنای شباهت که با استفاده از تناظر دو قلمرو مختلف به وجود می‌آید.

در تمام فرهنگ‌ها، مردم برای نشان دادن زمان گذشته به پشت سر و برای زمان آینده به پیش رو اشاره می‌کنند، نیز با شنیدن خبر شادی بالا می‌پرند و هنگام شنیدن خبر غم‌انگیز می‌نشینند یا به زمین می‌نگرند، برای دعا کردن سرشان را بالا می‌گیرند، در برخی فرهنگ‌ها برای گفتن «نه» سر به سمت بالا می‌رود و برای گفتن «آری» به سمت پایین. این نمونه‌ها و مثال‌های بی‌شمار دیگری که با اندکی توجه به رفتارهای غیرارادی مردم قابل رؤیت هستند، بیانگر وجود یک الگوی رفتاری یکسان در تمام یا اکثر فرهنگ‌هاست که در هنگام نیاز مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ همچنین در ساختار جوامع و در سطح امور غیرفردی نیز استعاره‌های مفهومی حضور دارند؛ چنان‌که در تمام دنیا شکل سازمان‌ها، ادارات و نهادها را به صورت هرمی ترسیم می‌شود که رئیس در بالا و پس از آن معاونان و کارکنان ارشد و سپس بقیه

۵-source domain

۶-Target domain

۷-Mapping

کارکنان به تناسب موقعیت شغلی قرار می‌گیرند. نمونه‌های دیگری از این مثال‌ها را در گفتار روزمره و عادی نیز می‌توان یافت؛ دیگر وقتم را برای تو هدر نمی‌دهم «وقت پول یا دارایی است»؛ تا همیشه همراهت خواهم بود: «عشق و دوستی مسیر است»؛ قلبم لبریز از محبت توست: «استفاده از ظرف و تجربه پر شدن آن برای بیان احساس» و... در تمام مثال‌های فوق عدم وجود شباهت بین دو قلمرو مبدأ و مقصد کاملاً مشخص است و می‌بینیم که بشر برای بیان میزان یک امر انتزاعی یا غیر ملموس از تجربه مادی و قابل درک خود بهره می‌برد.

علت این فرایند، شاید ماهیت دیداری و مادی ذهن انسان باشد که برای درک پدیده‌های انتزاعی ابتدا آن‌ها را در قالب‌های عینی می‌ریزد و بعد به درک هر یک می‌پردازد؛ برای نمونه مفهوم شجاعت را در قالب واژه «شجاعت»، فرد «شجاع» و اعمال «شجاعانه» تصور و بیان می‌نماید. این کنش ذهنی انسان در بلاغت کهن نیز مورد توجه بود و در مقوله «تشبیهات معقول به محسوس» مورد بررسی و بیان قرار می‌گرفت.

به عقیده لیکاف و جانسون، در نظر اکثر مردم استعاره صرفاً ابزار تخیل شاعرانه و آرایه‌ای بلاغی است به همین دلیل بیشتر افراد گمان می‌کنند بدون استفاده از استعاره یا وجود آن، با هیچ مشکلی مواجه نخواهند شد؛ در حالی که استعاره سرتاسر زندگی روزمره را، نه فقط در عرصه زبان؛ بلکه در حوزه اندیشه و عمل در بر گرفته است. نظام مفهومی هر روزه انسان، که بر اساس آن فکر و عمل می‌نماید، ماهیتی اساساً مبتنی بر استعاره دارد. (لیکاف و جانسون: ۱)

این استعاره‌ها چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد و در مثال‌های بالا بررسی گردید، یک‌باره و بی‌پشتوانه فرهنگی و تجربی ساخته نمی‌شوند. نظام اجتماعی و فرهنگی در کنار تجربه‌های زیستی انسان، سبب ایجاد یک مدل فکری، زبانی و عملی در انسان می‌شوند که به صورت بیان استعاری نمود می‌یابد؛ به عنوان مثال در استعاره «زیاد بالاست»، تجربه زیستی همه انسان‌ها را می‌بینیم؛ زیرا می‌دانیم وقتی مظلوفی در ظرفی ریخته شود به سمت بالا می‌آید و بسته به میزان مظلوف بالاتر یا پایین‌تر خواهد بود.

نکته قابل توجه دیگر درباره استعاره‌های مفهومی این است که اکثر آن‌ها ماهیت جمعی دارند و برآمده از ذهنیات و تجربه‌های مشترک یک جامعه می‌باشند؛ به همین دلیل برخی از این استعاره‌ها، در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است و حتی گاه اقشار مختلف یک جامعه نیز در بیان یک مفهوم یا انجام یک عمل، از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کنند.

طبق نظریه استعاره مفهومی انسان به صورت ناخودآگاه به استفاده از استعاره-ها در سطوح مختلف کنش خود می‌پردازد؛ مثلاً طبق استعاره «مباحثه جنگ است» دریافت می‌شود که فرد نه فقط در سطح گفتار و با جمله‌هایی نظیر: «مواضع شما سست است» از حرف خود دفاع کن و... بلکه در حوزه رفتار نیز به گونه‌ای استعاری عمل می‌کند؛ از حرف خود دفاع می‌نماید، تهدید می‌کند، به عقب نشینی می‌پردازد، راه‌های تازه برای حمله دوباره را جستجو می‌کند، اگر در بحث موفق شد خود را پیروز می‌داند و برعکس. حال اگر استعاره «مباحثه جنگ است» به استعاره‌ای دیگر «مباحثه رقص است» تغییر نماید، رفتارهای دو طرف بحث به شکلی روشن تغییر می‌یابد. (همان، ۲) همچنین بر مبنای عبارات «افتادگی آموز اگر طالب فیضی/هرگز نخورد آب زمینی که بلند است»، «درخت هر چه پر بارتر شاخه هایش افتاده‌تر» و... که استعاره «فروتنی پایین است» را می‌سازند؛ مشاهده می‌شود که فرد فروتن سرش را پایین می‌اندازد، صدایش در هنگام سخن گفتن آرام است و... حال اگر این استعاره «فروتنی بالاست» بود رفتارهای فرد فروتن کاملاً تغییر می‌کرد؛ بنابراین استعاره نه تنها در لایه زبان؛ بلکه به گونه بسیار عمیق‌تر در فرهنگ، تفکر و رفتار یک فرد و تمام افراد دیگر که در آن فرهنگ زیست می‌کنند، وجود دارد؛ بنابراین استعاره، نوعی شکل ساختاری بنیادین از تجربه است که از طریق انسان‌ها، جهان را تسخیر، سازماندهی و درک می‌کند. (دانایی‌فرد و الوانی، ۱۳۸۴: ۳).

به‌طور کلی نظریات لیکاف و جانسون درباره استعاره‌های مفهومی را می‌توان چنین بیان نمود: استعاره‌ها ذاتی مفهومی دارند و در تجربیات هرروزه ما به کار می‌روند، درک و بیان بخش انتزاعی وجود و هستی به وسیله آن‌ها صورت می‌گیرد، استعاره‌های مفهومی با این‌که ریشه در نهاد و ذات بشر دارند و ساختار ذهنی مشترک انسان‌ها سبب ایجاد آن‌ها می‌شوند؛ اما به شدت از نظام فرهنگی جوامع تأثیر می‌

گیرند و برخی از آن‌ها در فرهنگ‌های مختلف به گونه‌های متفاوتی به کار می‌روند؛ با این‌همه زندگی بشر بر پایه استنباط‌هایی که حاصل درک و تجربه به یاری استعاره‌هاست، ساخته می‌شود.

نظریه‌پردازان استعاره مفهومی با بهره بردن از شواهد زبانی و رفتاری روزمره انسان‌ها، این استعاره‌ها را به سه دسته اصلی جهت^۸، هستی‌شناختی^۹ و ساختاری^{۱۰} تقسیم می‌کنند. در این سه دسته استعاره، همواره یک مفهوم در قالب مفهوم دیگری بیان می‌شود و به عبارت دیگر مفاهیم در یکدیگر سامان دهی و الگوبخش می‌شوند. طبق این کارکرد استعاره‌ها، دریافته می‌شود که استعاره صرفاً جانشینی یک واحد زبانی به جای واحد دیگر نیست؛ بلکه همین جانشینی کاربرد سامان یافته آن را گسترش می‌دهد تا الگوی ساخت استعاره‌های بعدی باشد. (سیف‌الهی، ۱۳۸۲: ۸۲-۸۲)

بنابراین استعاره می‌تواند با برقراری ارتباط بین دو قلمرو، در کمترین زمان ممکن تصاویر وابسته به تصویر نخست را تداعی نماید و از این راه به اقتصاد زبانی و کم-کوشی کمک کند. از این نظر استعاره‌ها برای انسان ارزشمند و پرکاربردند؛ زیرا انسان، ذاتاً خواهان این است که در جریان ارتباطی خود با کمترین تلاش به بیشترین اطلاعات دست یابد و نیز بیشترین اطلاعات را با حداقل انرژی منتقل نماید.

سامان‌دهی و الگوبخشی در استعاره‌ها با دو رویکرد «برجسته‌سازی» و «پنهان کردن» صورت می‌گیرد؛ زیرا در هر استعاره مفهومی به شکلی نظام‌مند و ناآگاهانه، بخش‌هایی از یک شبکه مفهومی برای بیان مفهوم دیگر استفاده می‌شود، این بخش کاملاً متناسب با همان حوزه مفهومی است که باید عینی و واضح گردد و به همین ترتیب بخش‌هایی دیگر از حوزه مبدأ نادیده گرفته می‌شود و در استعاره پنهان می‌ماند؛ مثلاً در عبارت «در بحث شکست خورد» جنبه‌های نیک مباحثه پنهان و فقط برخی ویژگی‌های آن گفته می‌شود که با مفهوم جنگ، بیان و درک می‌گردد. از این نکته می‌توان به نتیجه رسید که دانش استعاری همیشه هم کامل نیست؛ زیرا

۸-Orientational Metaphor

۹-Ontological Metaphor

۱۰-Strutural Metaphor

شباهت‌های دو پدیده را نشان می‌دهد؛ اما تفاوت‌های آن‌ها را نادیده می‌گیرد و همیشه نقطه‌های کوری در درک و استدلال ایجاد می‌کند. (هیچ، ۱۳۸۵: ۹۷)

یکی از بخش‌های ادبیات که می‌توان آن را با نظریه استعاره‌های مفهومی بررسی نمود، ضرب‌المثل‌ها هستند؛ آن‌ها به دلیل برقراری ارتباط با تمام اقشار یک جامعه عام‌ترین بخش ادبیات محسوب می‌شوند و چون از عمق زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها برآمده‌اند، مجموعه کاملی از جهان‌بینی‌ها، فرهنگ، تاریخ و... یک ملت می‌باشند. مطالعه و دقت در آن‌ها از منظر استعاره‌های مفهومی می‌تواند خطوط اصلی فکر و فرهنگ مردم جامعه را نشان دهد.

تعریف ضرب‌المثل

«مثل» که در بین فارسی‌زبانان، داستان یا به تخفیف داستان گفته می‌شود در لغت به معنی برهان، حدیث، آیه و عبرت می‌باشد و در اصطلاح جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه با مضمونی حکیمانه که به دلیل روانی الفاظ، معنای روشن و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده است و آن را بدون تغییر یا با تغییری جزئی در محاورات خود به کار می‌برند. (بهمنیار، ۱۳۶۹: یو).

در فرهنگ ادبی کادن «مثل» را سخن نغز و موجزی تعریف کرده‌اند که یک حقیقت کلی را می‌رساند. این نوع ادبی در شکل و محتوا با پند و سخن قصار مربوط است، سابقه بسیار کهنی در بین اقوام و ملل دارد و یک شکل بیانی بسیار دیرین می‌باشد. (کادن، ۱۳۸۰: ۳۵۳).

مرز امثال، کنایات و کلمات قصار به قدری باریک است که گاه این حوزه‌های مختلف ادبیات در یکدیگر ادغام می‌شوند؛ اما باید توجه داشت معیار جدایی این بخش‌ها از هم، کاربرد آن‌ها در نزد مردم است؛ اگر کنایات و کلمات قصار در بین مردم به صورت مثل، رایج شده باشد، ضرب‌المثل است و در غیر این صورت از حوزه امثال خارج می‌شوند؛ چنان‌که علامه دهخدا بسیاری از ابیات، سخنان مشهور بزرگان، کنایات و... را در ردیف امثال ثبت نموده‌اند. (بهمنیار، ۱۳۶۹: یو).



استعاره‌های مفهومی و ضرب‌المثل‌ها

در بررسی استعاره‌های مفهومی گفته شد که این استعاره‌ها نه تنها در زبان که در تمام اجزای زندگی بشر حضور دارند، به همین دلیل آن‌ها فراگیر و همگانی هستند و هدفشان ایجاد شناخت است و نه تولید زیبایی؛ از این منظر می‌توان امثال را با نظریه استعاره مفهومی سنجید.

زبان ساده و بی‌پیرایه مردم سازنده امثال است و فرهنگ و اندیشه موجود در یک جامعه آن‌ها را پرورش می‌دهد. از آنجا که پدیدآورندگان اولیه امثال، سراسر زندگیشان در محیط واقعی اجتماع و در فضای کار می‌گذرد، محور اصلی ضرب‌المثل‌ها، طبیعت و جریان زندگی است؛ به این ترتیب امثال، بسیار واقع‌گرا و این-جهانی هستند و می‌توان بازتاب اخلاق، آداب و رسوم، اعتقادات، زبان بدن و حرکات انسان‌ها در محدوده یک فرهنگ، سازمان‌های اجتماعی مردم و... را در آن‌ها دید و با بهره‌گیری از مباحث استعاره‌های مفهومی به فرایندهای ذهنی و رفتارهای فردی و اجتماعی مردم در یک فرهنگ پی برد؛ برای نمونه در ضرب‌المثل «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است» بیان استعاری «یکسانی (عدم تغییر) ناامیدی است» می‌باشد که با بهره‌گیری از عنصر آسمان و ویژگی‌های آن، حالت ناامیدی و رکود را هستومند کرده است، یا در مورد «با خرس در جوال شدن» که بیان استعاری «خطر نزدیکی با پدیده خطرناک است» می‌باشد، با استفاده از مفهوم فضا، اساس بیان، بر ورود به جایی و نزدیک شدن به چیزی یا کسی قرار گرفته است، نیز در مثل «آب را از سر بند باید بست» استعاره «اصل بالاست» دیده می‌شود.

اصل دیگر در نظریه استعاره‌های مفهومی، ماهیت جمعی آن‌هاست. این استعاره‌ها به دست یک نفر و به صورت خودآگاه خلق نمی‌شوند؛ بلکه اغلب با توجه مسائل فرهنگی، سنت‌ها و ویژگی‌های جمعی جوامع و... به وجود می‌آیند. ضرب‌المثل‌ها نیز نه سازندگان مشخصی دارند و نه زمان پیدایش آشکاری؛ بلکه تجربه‌های اقوام مختلف از دورترین روزهای تاریخ تا کنون سازنده و پرورنده آن‌ها بوده است، به



نحوی که می‌توان گفت امثال کهن‌ترین نوع ادبیات شفاهی هستند که همواره به بشر در روشن‌تر نمودن مفاهیم و ادراکاتش یاری داده‌اند؛ نیز وجود امثالی که یک مفهوم خاص را با عبارت‌های گوناگون بیان می‌کنند (نظیر: زیره به کرمان بردن، آب به عمان آوردن، زغال سنگ به نیو کاسل بردن، خرما به بصره بردن، آبگینه به حلب بردن و...) دلیل دیگری بر قدمت این نوع ادبی و عدم وجود سازنده‌ای مشخص برای آن‌هاست. (بهمنیار، ۱۳۶۹: یب)

ضرب‌المثل‌ها نه تنها سازنده و زمان‌پیدایش مشخصی ندارند؛ بلکه انتقال و حفظ آن‌ها نیز به شیوهٔ سینه به سینه و به طریق شفاهی صورت می‌گیرد و جریان رشد و پرورش نسل‌ها، آن‌ها را کاملتر می‌کند، همچنین دایرهٔ معنایی امثال متناسب با مقتضیات زندگی در هر عصری محدودتر و یا گسترده‌تر می‌شود؛ از این رو می‌توانند عرصه مناسبی برای بررسی‌های شناختی باشند؛ برای نمونه در ضرب‌المثل‌های فوق‌الذکر (زیره به کرمان بردن و...) بیان استعاری «کمیاب ارزش است» دیده می‌شود که بیانگر یک نگرش جهانی درباره پدیده‌های نادر و دور از دسترس و عکس آن امور قابل دست‌یابی و فراوان می‌باشد؛ تناظر بین دو حوزه مبدأ و مقصد و نیز ایجاد ارتباط بین این دو، شیوه استعاره‌های مفهومی است که فرایند درک و عملکرد انسان را رقم می‌زند، این امر که از مفهومی بودن استعاره‌ها برمی‌آید در ضرب‌المثل‌های فوق و دیگر امثال نیز قابل بررسی می‌باشد.

یک مثل، بسته به طبقهٔ اجتماعی تولیدکنندهٔ خود و نوع فرهنگ رایج در آن طبقه با واژگان و نگرشی ویژه همان گروه و البته قابل درک برای دیگر اقشار جامعه، به بیان مفهوم مورد نظر خود می‌پردازد و مفاهیمی انتزاعی‌تر، جدیدتر، اساسی‌تر و... را با استفاده از کلمات، رفتارها و پدیده‌های دیگری که برای انسان ملموس‌تر است، بیان می‌نماید و دو قلمرو مبدأ و مقصد در هر مثل کاملاً متناسب با شرایط موجود در زندگی افرادی است که سازندگان آن مثل به شمار می‌آیند. با دقت در امثال، دریافته می‌شود که آن‌ها به دو دسته عامیانه و عالمانه تقسیم پذیرند؛ دستهٔ اول بازتاب دهنده زندگی ساده و واقعی مردم است و دسته دوم به فضایی انتزاعی‌تر تعلق دارد و با زبانی ادیبانه به بیان مفهوم مورد نظر خود می‌پردازد. یک مثال کلی برای نکته فوق، مثل «نو که بیاد به بازار، کهنه میشه دل آزار» است که از حوزهٔ مفهومی خرید و فروش



برای بیان ارتباط‌های انسانی و شکل و میزان و نوع آن‌ها سخن می‌گوید؛ همچنین از دو گروه ضرب المثل‌های عامیانه و عالمانه می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد چون: «دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه» که مثلی عامیانه با زبان و بیانی ساده و بی‌پیرایه است و برای بیان مفهوم خود از حوزه مبدأ «اشیا و لوازم زندگی مورد استفاده و در دسترس مردم» بهره برده است و قلمرو مقصد آن نکته‌ای اخلاقی است، نیز مثل متعلق به گروه ضرب‌المثل‌های عالمانه «هر چه بکاری همان بدروی» از حوزه مبدأ «کشاورزی و الزامات آن» بهره می‌برد تا به بیان قلمرو مقصد «نتیجه و حاصل عملکرد بشر» بپردازد.

ضرب‌المثل‌ها نیز همچون استعاره‌های مفهومی با برقراری ارتباطی قراردادی بین حوزه‌های مبدأ و مقصد به انسان کمک می‌کنند تا با استفاده از برخی واژگان و عبارات، مفاهیم دیگر را درک نماید؛ زیرا بین معنای امثال در کلیت خود و معنای کلمات تشکیل دهنده آن‌ها ارتباطی وجود ندارد. مثلاً در نمونه «گلیم خود از آب بیرون کشیدن» مفهوم به موفقیت رسیدن، با کلمات «گلیم»، «آب» و «بیرون کشیدن» ارتباطی ندارد. با نگاهی دیگر نیز می‌توان گفت که امثال و حکم جمله‌های کاملی هستند که از عبارات ضرب‌المثلی ساخته شده‌اند، این فرایند از قوانین خاصی پیروی می‌کند و نمی‌توان به هر نحو تصادفی واژه‌ها را کنار هم قرار داد و به تولید مفهومی جدید پرداخت. در استعاره‌های مفهومی نیز چنین روندی وجود دارد، به این صورت که حوزه‌های مبدأ با توجه به ذهن جمعی، فرهنگ و سنت‌های جوامع برای بیان قلمروهای مقصد، به شکل غیر تصادفی انتخاب می‌شوند.

استعاره‌های مفهومی، امکان بیان سریع مفاهیم موجود در ذهن را به انسان می‌دهند. ضرب‌المثل‌ها از این منظر نیز با استعاره‌های مفهومی مرزهای مشابه دارند؛ طبق عقیده ابن مقفع، برتری امثال بر سخنان دیگر به این است که معنی مثل روشن‌تر، تأثیرش در اندیشه شنونده شدیدتر و مورد استعمالش وسیع‌تر می‌باشد. (بهمنیار، ۱۳۶۹: ۱۰۳) بنابراین ضرب‌المثل‌ها، به این اعتبار که با استفاده از عبارات ساده، روان و عمیق مفهوم مورد نظر گوینده را در کمترین زمان و روشن‌ترین عبارات بیان می‌نمایند، می‌توان مصداق بسیار مناسبی برای «خیر الکلام ما قلّ و ما دلّ» دانست.

با توجه به مقدمات فوق پیرامون دو حیطة استعاره‌های مفهومی و ضرب-المثل‌ها و اثبات شباهت بین این دو حوزه مهم‌ترین و کلی‌ترین حوزه‌های مبدا در ضرب‌المثل‌ها را مشخص می‌کنیم و سپس چند نمونه از ضرب‌المثل‌هایی که با بهره بردن از این حوزه‌ها به بیان مفهوم می‌پردازند، ذکر می‌شود.

حوزه‌های مبدأ در ضرب‌المثل‌های فارسی

پیشتر گفته شد که حوزه‌های مبدأ، امور ملموس و محسوس انسان هستند تا بتوان مفاهیم انتزاعی و غیرملموس را با آن‌ها قابل درک نمود؛ از آنجا که در استعاره-های مفهومی برای بیان قلمرو مقصد نمی‌توان به شکل تصادفی از یک حوزه مبدأ، استفاده نمود، بررسی این حوزه‌های مبدأ و ارتباط آن‌ها با قلمروهای مقصد، نشان-دهنده محدوده اصلی و پایه‌ای شناخت در فرهنگ ایران می‌باشد.

حوزه مبدأ جهات و مکان

انسان به دلیل مکان‌مند بودن بدنش، از جهات و مفاهیم موجود در آن‌ها برای بیان ذهنیات خود استفاده می‌کند. این استفاده گاه به صورت مستقیم است، همانند: آب در زیر گاه داشتن و گاه غیر مستقیم مثل: پا در یک کفش کردن. در نمونه اول حوزه مبدأ جهت «پایین» است و حوزه مقصد «ناپیدا بودن زمینه مکر و فریب» و چنان‌که مشاهده می‌شود واژه «زیر» در آن، مفهوم جهت دارد؛ اما در مثال دوم حوزه مبدأ «قرار گرفتن در یک مکان» است و قلمرو مقصد «لجاجت و پافشاری» می‌باشد؛ در این نگاشت استعاری واژه‌ای که بار معنایی جهت یا مکان داشته باشد، وجود ندارد؛ اما از مفهوم آن «قرار گرفتن در یک مکان» استنباط می‌شود. در امثال دیگری نظیر «آب از سر گذشتن»، «پا به اندازه گلیم دراز باید کرد»، «پای چراغ تاریک است»، «علف در آغل تلخ است»، «جای سوزن انداختن نیست»، «پهنای گلیم به کسی نمودن»، «پایش لب گور است»، «پای ما لنگ است و منزل بس دراز» و... نیز جهات و مفاهیمی که به فضا و مکان برای ایجاد شناخت مربوط می‌شوند، استفاده شده است.



حوزه مبدأ زمان

زمان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مفاهیم موجود در ذهن و زندگی بشر می‌باشد. انسان از بدو تولد تا لحظه مرگ با پدیده زمان سروکار دارد و این امر به قدری برای او بدیهی و در عین حال عمیق است که از روزگاران دور تا به امروز در دانش‌های متفاوتی چون: فلسفه، فیزیک، زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و ... به آن پرداخته است.

در دانش زبان‌شناسی شناختی، زمان به دو شکل مورد بررسی قرار می‌گیرد و دارای دو نوع مدل شناختی شخص محور و زمان محور می‌باشد. در مدل زمانی «زمان محور» شخص یا ناظر زمان اهمیتی ندارد و فقط توالی زمانی، مورد توجه قرار می‌گیرد. در امثال «سال به سال دریغ از پارسال» و یا «وای اگر از پس امروز بود فردایی» فقط پشت هم آمدن دو زمان است که اهمیت دارد؛ نمونه‌های دیگری چون: «وعده سر خرمن دادن»، «آب پارسال نان پیرار سال»، «پایان شب سیه سپید است» و ... نیز از همین نوع است. حوزه مبدأ زمان، طبق مدل شخص محور نیز به دو شکل ساخته می‌شود؛ مدل زمان متحرک و مدل ناظر متحرک. برای نمونه در نوع اول فرد ثابت است و زمان به سمت او پیش می‌آید، همانند «عید می‌آید عیب‌ها را آشکار می‌کند» اما مدل ناظر متحرک، مفهومی عکس مورد نخست دارد، نظیر: «تا شب نیروی روز به جایی نرسی» و «هیچ انگوری باز غوره نشود».

برخی ضرب‌المثل‌های فارسی که در آن‌ها زمان، مبدأ شناخت قرار گرفته است، عبارتند از: «علی الصباح نشابور و خفتن بغداد»، «بر اثر صبر نوبت ظفر آید»، «پایان شب سیه سپید است»، «چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند»، «آب رفته به جوی نیاید»، «هیچ چراغی تا صبح نسوزد» و ...

حوزه مبدأ اندام‌ها و بیکره انسان



بدن و اندام‌های بشر، منشا زندگی و ابزاری برای رفتارهای اوست. از این‌رو توجه به آن و بهره‌گیری از ویژگی‌های جسمانی یکی از حوزه‌های مهم شناختی انسان است و می‌تواند به عنوان حوزه مبدأ در بسیاری از استعاره‌های مفهومی نقش داشته باشد. به عقیده برخی زبان‌شناسان شناختی، انتخاب واژه‌هایی که به بدن ما مربوط می‌شود به جای واژه‌های ذهنی‌تر سبب می‌شود تا کاربرد استعاری به چند معنایی واژه‌های مرتبط به بدن انسان منجر گردد؛ برای مثال: ایستادن به جای صبر کردن از این قبیل کاربردهاست. (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۲۵).

در ضرب‌المثل «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد» حوزه مبدأ چنان که مشخص است اندام‌های بدن و حوزه مقصد «بیان بی پروایی و مجازات آن» می‌باشد، در «عقلش به چشمش است» از قلمرو اندام‌های بدن برای بیان نوع رفتار بهره برده است، «یک روده راست در شکم نداشتن»، «تا هستم به ریش تو بستم»، «جهان چون تن و شهریاران سرنند»، «علم تاج سر است و مال گل گردن»، سینه را می‌خواهم برای عرق»، «در پوست نگنجیدن» و... نیز از همین نمونه می‌باشند.

حوزه مبدأ ساختمان و بنا

انسان‌ها بعد از تأمین غذا و پوشاک به مکانی برای زیستن نیاز دارند. از زمانی که بشر در غارها می‌زیست تا امروزه که ساختمان‌ها به سبک‌های مدرن و کاملاً علمی ساخته می‌شوند، همواره این نیاز جزء لاینفک زندگی بوده است و انسان متناسب با رشد و پیشرفت خود در زمینه‌های مختلف به گونه‌های متفاوتی آن را رفع نموده است؛ بنابراین می‌توان گفت «خانه» تأثیر زیادی در شکل‌گیری ذهن بشر دارد و در بیان مفاهیم ذهنی مورد استفاده او قرار می‌گیرد؛ در نمونه «ظالم پای دیوار خود را می‌کند» حوزه مبدأ، بنا و اجزای آن و قلمرو مقصد بیان نابودی است. در این مثل به روشنی مشخص است که تجربه زیستی انسان درباره بنا و ساختمان به بیان مفهوم نابودی ظالم در اثر عملش، می‌پردازد، در مثل «هر که بامش بیش برفش بیشتر» دایره مفهومی ساختمان برای بیان تأثیر ثروت به کار رفته است، در مورد «از بام خواندن و از در راندن» یک نوع رفتار را ملموس‌تر بیان می‌کند، در ضرب‌المثل



«عشق را بنیاد بر ناکامی است» و... نیز از همین حوزه مفهومی استفاده شده است. نمونه‌های دیگری از این قبیل ضرب‌المثل‌ها عبارتند از: «عاشقم لکن تا کنار بام»، «ظالم همیشه خانه خراب است»، «از بام خانه تا به ثریا از آن تو»، «از این ستون به آن ستون فرج است» و... .

حوزه مبدأ گیاهان

گیاهان در زندگی انسان به شیوه‌های مختلفی دخالت دارند، گاهی غذای او را می‌سازند، گاه در زیبایی محیط زندگی او دخالت دارند، در برخی مکان‌ها و دوره‌هایی از تاریخ، مصالح ساختمانی بشر را تأمین می‌کردند، از سوی دیگر انسان در طول عمر هزاران ساله خود بر روی زمین رویش، رشد، زرد شدن و خشکی گیاهان را تجربه کرده است؛ از این‌رو «گیاهان» می‌توانند مبنای بیان امور دیگر قرار بگیرند. در نگاشت استعاری «گندم از گندم بروید جو ز جو» حوزه مبدأ گیاه برای بیان مفهوم «نتیجه عملکرد» مورد استفاده گرفته است یا نگاشت استعاری «آلو به آلوچه نگرد رنگ برآرد» حوزه مبدأ گیاه به بیان روشن‌تر قلمرو مفهومی «تأثیر پذیرفتن از هم‌نشین» می‌پردازد. نمونه‌هایی دیگر نظیر: «بار مانند تخم خویش بود»، «تره به تخمش می رود حسنی به بابا»، «تیشه به ریشه خود زدن»، «پسر که دانا باشد بر از پدر بخورد»، «تا ریشه در آب است امید ثمری هست»، «پدر و مادر میوه نایابند»، «تا دانه نیفکنی نروید»، و... نیز از همین قبیل است.

حوزه مبدأ حیوانات

حیوانات از دیرباز در تعامل با بشر قرار دارند. قرن‌ها انسان در امور مختلف زندگی خود، همانند حمل و نقل، کشاورزی، تولید منابع غذایی، جنگ‌ها، نگهبانی از حریم خود، بافت لباس و ابزارهایی نظیر فرش، چادر و... از حیوانات و اجزای بدن آنها استفاده کرده است؛ به همین دلیل ارتباط نزدیک و عمیقی بین انسان و حیوان وجود دارد و در بسیاری موارد حیوانات ابزاری برای ایجاد شناخت در بشر قرار گرفته‌اند: مثل گاو غذا خوردن، مثل الاغ (خر) زورمند بودن، مثل سگ سروصدا کردن و...

برخی حیوانات نیز برای بشر مقدس بوده‌اند و این مفهوم هنوز در نام «گوسفند» (گاو مقدس) یا در اعتقادات عوام درباره خروس وجود دارد. برخی دیگر از حیوانات در پاره‌ای فرهنگ‌ها شوم دانسته شده‌اند؛ مثل مار، جغد و... همچنین حیوانات گاهی برای بشر منشأ ترس نیز بوده‌اند و انسان آن‌ها را دشمن خود می‌دانسته است. با توجه به این موارد و تأثیرات حیوانات در زندگی انسان می‌توان آن‌ها را نیز یکی از قلمروهای آشنا و ملموس ذهن بشر دانست که در عینی کردن برخی مفاهیم به او یاری می‌رسانند. در مواردی نظیر: «تا گوساله گاو شود دل مادرش (یا صاحبش) آب شود»، «کبکش خروس می‌خواند»، «کبوتر با کبوتر باز با باز»، «با براق چگونه عنان زند خر لنگ»، «جایی که شتر بود به یک غاز، خر قیمت واقعی ندارد»، «پای ملخ پر بود از دست مور»، «آن قدر چریدی کو دنبه‌ات»، «یاسین به گوش خر خواندن» و... نیز قلمرو مبدأ برای بیان مفاهیم استعاری امثال قرار گرفته‌اند.

حوزه مبدأ ابزارها و ظروف

بشر از دورترین زمان‌های زندگی خود برای بهتر انجام دادن امور مربوط به زندگی، ابزارهایی را کشف و اختراع نموده و به کار گرفته است، همین امر سبب تمایز او از بقیه موجودات شده و او را در دستیابی به پیشرفت و تمدن یاری داده است. نخستین ابزارهایی که بشر از آن‌ها برای آسان‌تر کردن کارهای خود استفاده کرد سنگ‌هایی بودند که در طول زمان و در اثر باد و باران و دیگر اتفاق‌های طبیعی شکل گرفته بودند. بعدها اجزای دیگری از طبیعت مثل چوب‌ها، استخوان‌های حیوانات و... مورد استفاده انسان قرار گرفت؛ به همین ترتیب هر روز ابزاری جدید و کارآمد به زندگی انسان اضافه شد تا امروز که ابزارهای پیشرفته و حتی بسیار پیچیده زندگی انسان را پر کرده‌اند. این ابزارها به دلیل آمیخته بودن با زندگی بشر بر ذهن او اثر گذاشته‌اند و با دقت در حالات، رفتار و گفتار انسان‌ها مشخص می‌شود که ابزارها در بسیاری مواقع حوزه مبدأ درک مفاهیم انتزاعی و غیر ملموس دیگر قرار گرفته‌اند. در امثالی نظیر: «آبکش به کفگیر می‌گوید نه سوراخ داری»، «یک سوزن به خودت



بزن یک جوالدوز به دیگران»، «کفگیر به ته دیگ خورده است»، «آب دیزی را افزودن»، «بادمجان دور قابچین، توبره گداهاست»، «آدم ناشی سرنا را از سر گشادش می‌زند»، «دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه» و... ابزارها و ظروف مورد استفاده بشر در زندگی روزمره، حوزه مبدأ درک مفاهیم در امثال قرار گرفته‌اند.

حوزه مبدأ خانواده

خانواده یکی از مهمترین نهادها در جوامع انسانی است و معمولاً به گروهی از افراد گفته می‌شود که از طریق هم‌خونی، روابط سببی و یا به دلیل داشتن مکان مشترک زندگی به یکدیگر وابسته شده‌اند. هر چقدر جوامع سنتی‌تر باشند نهاد خانواده در آنها مستحکم‌تر و قابل توجه‌تر است؛ زیرا هویت افراد با توجه به آن مشخص می‌شود. این شکل از خانواده که به آن خانواده هسته‌ای می‌گویند مرکب از پدر، مادر، فرزندان و در شکل سنتی‌تر آن پدربزرگ و مادربزرگ بوده است؛ اما در جوامع مدرن امروزی اشکال دیگری نیز برای خانواده وجود دارد که نسبت بین اعضای آن با خانواده سنتی تفاوت دارد. خانواده با هر نوع ساختاری که باشد مهمترین نهاد در جامعه پذیری کودکان و موجد بیشترین تأثیر در رشد و پرورش انسان است؛ از این رو بعید نیست اگر روابط خانوادگی و خویشاوندی (که خانواده بزرگتر افراد به شمار می‌آید و خانواده گسترده نامیده می‌شود) همچنین مسائل مربوط به این روابط در فرایند فهم انسان اثرگذار باشد؛ به شکلی که بتوان خانواده را حوزه مبدأ درک بسیاری مفاهیم دانست. ضرب‌المثل‌هایی مثل «چند کلمه هم از مادر عروس بشنو»، «عروس میاد و سمه کند نه وصله»، «مادر شوهر ماره بچه ش مارمولک خواهرشوهر خاره بچه‌ش خارخسک»، «یار زنده به از شوی مرده»، «مگر شما از عقدی هستین ما از صیغه»، «دایه مهربان‌تر از مادر»، «وقتی مادر نباشد با زن پدر باید ساخت»، «فرزند حلال‌زاده به خالو می‌کشد» و... نمونه‌هایی هستند که در آنها مفهوم مورد نظر با استفاده از دایره مفهومی خانواده بیان شده‌اند.

حوزه مبدأ اجزای طبیعت

طبیعت محل زیست و رشد انسان است و با ذهن و احساس او تعامل بسیار دارد. در تمام زمان‌ها طبیعت الهام‌بخش بشر بوده است چه زمانی که انسان مقهور طبیعت بوده و چه وقتی که آن، به تسلط انسان در می‌آمده است. اگر از منظر استعاره‌های مفهومی، تأثیر طبیعت را بر ذهن و روان بشر سنجیده شود، روشن می‌گردد که بسیاری از رفتارها و گفته‌های بشر یا بازنمایی کنش‌های طبیعت است و یا وسیله بیان افکار انسان بوده است؛ به عنوان مثال رقص‌ها، آوازها، موسیقی و ... انعکاسی از طبیعت در رفتارهای بشر است و در ضرب‌المثل‌هایی همانند: «آب راه خودش را باز می‌کند»، «باد به چنبر نتوان بست»، «آفتاب از کدام طرف در آمده است که...»، «با باد شمالی شوی شمالی، با باد جنوبی شوی جنوبی»، «آتش از باد تیزتر شود»، «باد باران آورد بازیچه جنگ» و... نیز طبیعت و اجزای آن گاه قلمرو مبدأ برای بیان مفاهیم قرار گرفته‌اند.

حوزه مبدأ تاریخ و اتفاقات تاریخی

تاریخ معلم دیرینه انسان است و اتفاقات آن منشا شناخت و درک بسیاری امور در آینده قرار می‌گیرد. انسان نمی‌تواند بدون گذشته فردی و اجتماعی هویتی داشته باشد؛ بنابراین به ثبت تاریخ و تأثیر گرفتن از آن می‌پردازد. تأثیر تاریخ در ذهن بشر به اندازه‌ایست که می‌تواند عامل شکل‌گیری یا فروپاشی اجتماعات انسانی (ملت‌ها) باشد؛ تا جایی که این پدیده بسیار بیشتر از عوامل مادی در ایجاد و ادامه زندگی یک ملت اثرگذار است.

در محدوده ضرب‌المثل‌های فارسی نمونه‌هایی چون: «آب دست یزید افتاده»، «باش تا قائم مقام از باغ به در آید»، «عاقبتش مثل عاقبت یزید شده است»، «آش سرخه حصار است»، «عهد دقیانوس است»، «با آل علی هر که درافتاد ورافتاد»، «یک یوسف و صد خریدار» و... تاریخ و اتفاقات آن حوزه مبدأ درک و بیان مفاهیم غیر ملموس قرار گرفته است.

حوزه مبدأ آداب و رسوم



آداب و رسوم هر ملت بخش مهمی از فرهنگ و گذشته مشترک آنهاست و در جریان پیشرفت تمدن، عامل مهمی در حفظ وحدت و هویت جمعی آنان محسوب می‌شوند؛ بنابراین نقشی سازنده در حیات اجتماعی انسان‌ها بر عهده دارند در برخی ضرب‌المثل‌ها چون: «مرغ را در عروسی و عزا سر می‌برند»، «پس از سی سال شنبه به نوروز افتاد»، «جایی رفت که عرب نی انداخت»، «تا بوق سگ به کاری پرداختن»، «آدم گدا نه عروسیش باشد نه عزا»، «عروس حمام براست»، «خران را کسی در عروسی نخواند/ مگر وقت کان آب و هیزم نباشد» و... به بشر در بیان روشن‌تر و عینی مفاهیم یاری داده‌اند.

حوزه مبدأ مشاغل

بیشترین زمان عمر بشر صرف شغل و امور مربوط به آن می‌شود؛ زیرا شغل منبع درآمد و عامل حفظ حیات اقتصادی و در نتیجه زندگی و رفاه می‌گردد. دلایل دیگری نیز نظیر: بروز استعدادها، بالا بردن عزت نفس و حس اعتماد به نفس، دستیابی به احترام و جایگاه اجتماعی و... در برانگیختن انسان به داشتن شغل مؤثر است.

انسان از دوره‌های دور تاریخی که به کار کشاورزی، دامداری، شکار و... مشغول بود تا دوران اخیر که مشاغل پیچیده و متناسب با نیازهای زندگی مدرن به وجود آمده است، حداقل نیمی از شبانه روز را به انجام امور مربوط به شغل خود اختصاص می‌دهد؛ به همین دلیل می‌توان شغل و مقتضیات آن را در شکل‌گیری ذهن بشر مؤثر دانست. در ضرب‌المثل‌هایی مثل: «آخر سایسی کاه فروشی است»، «پالان-گری بغایت خود بهتر از کلاه دوزی بد»، «آخر شاعری اول گدایی»، «پس از سی سال چارواداری هنوز الاغ خود را نشناخته است»، «خربنده به خانه شتربان آید»، «حمامی به حمامی می‌رسد صندوق می‌بوسد»، «آخر شاه منشی کوت کشی است» و... مشاغل حوزه مبدأ درک امور دیگر شده است.

حوزه مبدأ رنگ‌ها



انسان به صورت فطری از رنگ‌ها تأثیر می‌پذیرد؛ هر آنچه بشر را در خود احاطه کرده است، رنگ دارد و این رنگ‌ها بر ذهن و اثر پذیری او از محیط پیرامون مؤثر واقع می‌شوند. در قرآن، رنگ‌ها ابزار شناخت بشر دانسته شده‌اند و در آیات متعددی توجه انسان را به تمایز رنگ‌ها جلب شده است. «و ما ذرا لكم فی الارض مختلفا الوانه ان فی ذلك لایة لقوم یذکرون» (نحل: ۱۳). در آیات دیگر نیز به وجود رنگ‌ها در طبیعت اشاره می‌کند و وجود رنگ‌ها را برای اندیشمندان مهم می‌داند. (نحل، بقره) تأثیر رنگ بر ذهن و روان در دانش روانشناسی نیز مورد بررسی قرار گرفته و اثبات شده است که رنگ‌ها نه فقط در ایجاد زیبایی و فرایند لذت‌بخشی که در بسیاری موارد دیگر مؤثر می‌باشند. دانشمندان رشته‌های دیگری نظیر: فیزیک، شیمی، مردم‌شناسی و... نیز به پدیده رنگ‌ها توجه کرده‌اند و به تأثیرات آن‌ها در پژوهش‌های خود اشاره نموده‌اند؛ با توجه به آیات قرآن و نیز یافته‌های علمی، می‌توان دریافت که رنگ‌ها بر فرایند شناخت در بشر یاری می‌رسانند. در حوزه ضرب‌المثل‌ها نیز «رنگ» ابزاری برای بیان ذهن انسان و تبیین مقصود او به دیگران می‌باشد و با توجه به مبانی استعاره‌های مفهومی حوزه مبدأ بسیاری مفاهیم قرار گرفته‌اند. مواردی نظیر: «بالا تر از سیاهی رنگی نیست»، «چه سفیدیست در سیه‌کاری»، «به یک پول سیاه نمی‌ارزد» «شب سیاه گاو سیاه»، «کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند اگر...» «در باغ سبز نشان دادن»، «سفید سفید، صد تومان / سرخ و سفید سیصد تومان / حالا که رسید به سبزه، هر چی بگی می‌ارزه» و... نمونه‌هایی از این قبیل امثال هستند.

حوزه مبدأ اشکال ساده و هندسی

شکل‌ها از طریق برقراری ارتباط با انسان، او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، این اشکال اصلی‌ترین عناصر بصری برای شناخت، پرورش تخیل و در نتیجه شکل‌گیری تمدن بشری است. انسان غارنشین با کشف همین اشکال توانست ابزارهای مختلف را بسازد و امروزه شناخت و توانایی ترکیب و ساختن اشکال جدید از آن‌ها، دانشی پایه‌ای و مهم در رشته‌های مرتبط با سازه‌ها، تولیدات صنعتی و هنر است و حتی برخی تولیدکنندگان به استفاده از همین اشکال، به تبلیغات و جذب مردم برای



خرید تولیدات خود می‌نمایند. البته تأثیرات اشکال بسیار بیشتر از حوزه تبلیغات و تولیدات صنعتی است و با توجه به مفاهیمی که این اشکال هندسی در ذهن انسان دارند و تأثیری که در طول عمر بشر بر روند درک و شناخت او گذاشته‌اند، می‌توانند مبدأ فهم برخی مفاهیم ناملموس قرار بگیرند. در مواردی چون: «عقلش گرد است»، «کج با کج گراید راست با راست»، «بار کج به منزل نمی‌رسد»، «آیینۀ کج جمال ننماید راست» و... درک مفاهیم مورد نظر هر یک از امثال به یاری اشکال هندسی امکان‌پذیر می‌شود.

حوزه مبدأ جنگ

جنگ و تأثیرات آن در تمام تاریخ بشر همواره سبب ایجاد تغییرات بوده و نظام‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... جوامع را متناسب با شرایط خود دگرگون نموده است. این پدیده ضمن داشتن پیامدهای منفی، در برخی دوره‌ها، فقط عامل ایجاد نابسامانی نبوده؛ بلکه قرار گرفتن در مقابل یک دشمن مشترک سبب ایجاد همبستگی در بین افراد ملت و بالا رفتن میزان فداکاری و میهن‌دوستی آنها نیز گردیده است؛ بنابراین جنگ اثرات مثبت و منفی ژرفی بر روان بشر دارد و با دقت در برخی رفتارها و گفتارها، معلوم می‌شود که یکی از حوزه‌های مبدأ در دایره شناختی انسان نیز به شمار می‌آید؛ چنان‌که در ابتدای بحث استعاره مشهور «مباحثه جنگ است» بررسی شد.

در محدوده ضرب‌المثل‌های فارسی نیز نمونه‌های فراوانی یافت می‌شود که بر پایه همین حوزه مفهومی شکل گرفته است. برخی از آنها عبارتند از: «توپ میان مالی بستن»، «تیر همیشه به نشانی نمی‌آید»، «یک دستم تفنگ، یک دستم شمشیر، پس با دندان‌هایم بجنگم»، «تیری که از کمان جست باز نمی‌آید»، «تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند» و

غیر از موارد فوق در دایره ضرب‌المثل‌های فارسی، حوزه‌های مبدأ دیگری نیز وجود دارد، نظیر: غذاها و خوراکی‌ها در امثالی چون: «کسی یا چیزی یا کاری را پختن»، «آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی نمک»، «با حلوا حلوا گفتن

دهان شیرین نمی‌شود» و...، لباس و پوشاک در مواردی همانند: «خانه نشستن بی بی از بی کفش و چادری است»، «با سر راه بروی کلاه پاره می‌شود با پا راه بروی کفش»، «کلاه کسی را برداشتن» و...، سلامتی و بیماری در نمونه‌هایی چون: «تب تند زود عرقش می‌آید»، «کل اگر طیب بودی / سر خود دوا نمودی»، «کور به بازار کچل به حمام»، «خوشرو بود آبله هم برآورد» و...، اندازه‌ها و ابعاد در مثل‌هایی؛ مانند: «جوی زر بهتر از پنجاه من زور»، «آدم از کوچکی بزرگ می‌شود»، «یک جا میل و مناره را نمی‌بیند یک جا ذره را در هوا می‌شمارد» و...، بازی و سرگرمی‌ها در امثالی چون: «تاس اگر راست نشیند همه کس نرآد است»، «کعبتین کسی را مالیدن»، «چهار شاهش به چهار آس خورد» و...، باورها و اعتقادات در ضرب‌المثل‌هایی نظیر: «آب را آب کشید»، «آب که آمد تیمم برخاست»، «آدم چرا روزه شک‌دار بگیرد»، «عذر بدتر از گناه» و...، اعداد در نمونه‌هایی چون: «یکی بود که رساند حساب را به هزار»، «یک نه و صد هزار آسانی»، «یک کلوخ صد کلاغ را بس است» و...، طبقات اجتماعی در امثال: «کار بچه خام و عقل غلام کم»، «آدم گدا اینهمه ادا» و... .

به این ترتیب ضرب‌المثل‌ها با بیانی ساده و رسا، ضمن بیان ویژگی‌های کلی زندگی ملت‌ها در قالب عباراتی که برآمده از شرایط اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و ... جوامع است، به انعکاس نحوه رفتار و روند شکل‌گیری فرآیند درک در افراد مختلف یک جامعه می‌پردازند.

نتیجه‌گیری

نظریه استعاره مفهومی، برخلاف دیدگاه‌های سنتی درباره استعاره، حوزه کار و نفوذ آن را نه در سطح زبان؛ بلکه در عمق رفتارهای انسان جستجو می‌کند و با اعتقاد به اثرپذیری افراد از الگوهای کلی رفتاری در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف، ذهن و روند شناخت و درک پدیده‌ها را در انسان تحت تأثیر آن قلمداد می‌کند.

مطالعه و بررسی حوزه‌های مختلف زندگی در جوامع با توجه به نظریه استعاره‌های مفهومی، شیوه تفکر و نحوه شکل‌گیری آن را در هر فرهنگ، جامعه،



طبقه اجتماعی و ... نشان می‌دهد؛ بنابراین ضرب‌المثل‌ها، به عنوان بخشی از حوزه اندیشه و فرهنگ جوامع می‌توانند با توجه به نظریه استعاره مفهومی ارزیابی شوند؛ زیرا هر دو دارای ریشه‌های مشترکی در تجربه‌های عام بشری هستند.

طبق یافته‌های این پژوهش درک مفاهیم در ضرب‌المثل‌ها بر پایه آن دسته از حوزه‌های مبدأ شکل می‌گیرد که برآمده از زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها بوده است، این تجربه‌های عینی و ملموس گاه چنان عمیق و تأثیرگذار می‌شوند که ضرب‌المثل‌ها را همانند استعاره‌های مفهومی جهانی و فراگیر می‌سازد.

در میان امثال فارسی مطالعه شده، تعداد بیست و چهار حوزه مبدأ یافت شد که تمامی آن‌ها قابل انطباق با فرهنگ مردم ایران در طول تاریخ است و پیشنهاد می‌شود علاقه‌مندان و پژوهش‌گران با مطالعه در نمونه‌های دیگر این نوع ادبی بتوانند دیگر حوزه‌های مبدأ امثال فارسی را بیابند؛ تا به این ترتیب جهات اصلی و پایه‌های اساسی تفکر در فرهنگ ایرانی شناخته شود.

منابع

- بهمنیار، احمد، (۱۳۶۹)، **داستان نامه بهمنیاری**، چ ۱، دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، محمد، (۱۳۸۹)، **درآمدی بر زبان شناسی شناختی نظریه‌ها و مفاهیم**، سمت: تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، **ارسطو و فن شعر**، چ ۶ تهران: امیرکبیر.
- دانایی فرد، حسن و الوانی، مهدی، (۱۳۸۴)، **استراتژی استدلال استعاره‌ای در نظریه پرداززی: شکل‌گیری تئوری جابه‌جایی مدیران دولتی**، سومین کنفرانس مدیریت، ۲۹ آذر ۱ دی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۴)، **امثال و حکم**، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
- سیف‌الهی، کبری، (۱۳۸۲)، **بررسی فرایندهای درک استعاره در زبان فارسی**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران.
- صفوی، کورش، (۱۳۸۷)، **درآمدی بر معنی‌شناسی**، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران: سوره مهر.
- کادن، جی‌ای، (۱۳۸۰)، **فرهنگ ادبیات و نقد**، کاظم فیروزمند، چ ۱، تهران: شادگان.



- لیکاف، جورج و جانسون، مارک، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، حسن شعاعی، پایگاه اینترنتی تبیان Library.tebyan.net.
- مکاریک و ایرنا ریما، (۱۳۸۸)، نظریه‌های ادبی معاصر، چ ۳، مه‌ران مهاجر، محمد نبوی، تهران: آگاه.
- ولک، رنه و وارن، اوستن، (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ضیا موحد، پرویز مهاجر، چ ۱، تهران: اندیشه‌های عصرنو.
- هاشمی، زهره، (۱۳۸۹)، نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون، ادب پژوهی، شماره دوازدهم، صفحات ۱۱۹-۱۴۰.
- هاوکس، ترنس، (۱۳۷۷)، استعاره، فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- هچ، مری جو، (۱۳۸۵)، تئوری سازمان مدرن نمادین و تفسیری پست مدرن، حسن دانایی فرد، چ ۱، تهران: افکار.

